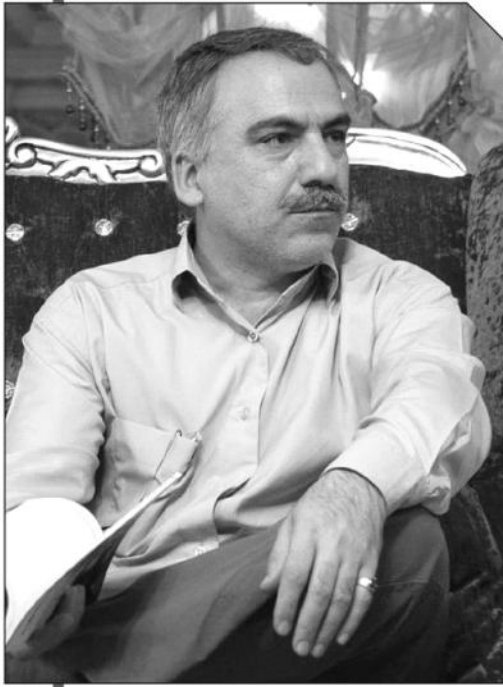


گفت‌وگو با اکبر یاورطلب و خانواده او

زندگی را بر پایه عقل‌مداری اداره می‌کنیم



اکبر یاورطلب از آن دست مردانی است که به گفته خودش، بر پایه عقل‌مداری زندگی خانوادگی و اجتماعی‌اش را مدیریت می‌کند. او می‌گوید همواره در سختی‌ها خانواده را یاری می‌کند و هیچ‌گاه آنها را درگیر مشکلات کاری خود نمی‌کند. مدیر کل دفتر پشتیبانی فنی توزیع برق می‌گوید در خانواده هیچ‌گاه فرزندان‌ش را محکوم به اجرای خواسته‌های خود نمی‌کند و آنها را در انتخاب امور مربوط به خود آزاد می‌گذارد. از نگاه یاورطلب تفکیک حوزه کاری او و همسرش منجر به پیشرفت آنها در زندگی و کار شده است.

آقای مهندس! اصالتاً کجایی هستید؟
سال‌های کودکی، نوجوانی و جوانی را در کجا گذرانید؟

بنده اصالتاً طالقانی هستم. پدر و مادرم اهل روستای خودکاووند هستند. این روستا بالاتر از گلپدر، روستای آیت‌الله طالقانی است؛ از آنجا بالاتر نیز روستایی نیست. من هنوز به دنیا نیامده بودم که خانواده ام از آنجا به شهر چالوس آمدند. دوم مرداد ۱۳۴۲ بود که در چالوس متولد شدم تا ۱۸ سالگی هم در آن شهر بودم. بعد از دیپلم به تهران آمدم چون می‌خواستم در دولت آقای مهدوی‌کنی امتحان اعزام به خارج از کشور را بدهم. امتحان مان مراحل زیادی داشت ولی موفق شدم دو تا بورسیه بگیرم. یکی مهندسی معدن لاهور پاکستان و دیگری پزشکی اتریش؛ منتهی تا همین لحظه نیز به پزشکی علاقه‌ای نداشتم و ندارم. مهندسی معدن را هم خیلی دوست نداشتم ولی دو ترم در لاهور پاکستان درس خواندم. پایان ترم اول بودم که به ایران برگشتم؛ اما طبق مقررات دانشگاه می‌توانستیم بعد از پایان ترم دوم امتحان هر دو ترم را با هم بدهیم. وقتی ایران آمدم در مرحله اول کنکور شرکت کردم آن زمان در ایران کنکور دو مرحله‌ای بود. مرحله اول را که قبول شدم؛

چون رشته برق را دوست داشتم مرحله دوم را نیز امتحان دادم و بعد به پاکستان برگشتم. پایان ترم دوم بودم که یکسری از بچه‌ها را در فرودگاه دیدم و آنها گفتند کنکور قبول شدید. بعد از آن پیگیری کردم فهمیدم برق قبول شدم. وقتی از دانشگاه پرس و جو کردم برای برگشت. مسئولین دانشگاه گفتند می‌توانید بیایید اگر می‌خواهید ادامه بورسیه را بگیرید. بنده هم قبول کردم. ادامه بورسیه‌ام در ایران باشم. بدین ترتیب از ۷ بهمن ۵۹ خدمات دولتی من شروع شد.

از چه زمانی به رشته برق علاقه‌مند شدید؟

بنده از ابتدا رشته برق را دوست داشتم. حتی در پاکستان هم خیلی تلاش کردم رشته تحصیلم را تغییر دهم؛ حتی وزارت خارجه پاکستان هم رفتم، اما نشد. البته راه دیگر این بود که از کشورهای دیگر پذیرش بگیرم که چون من بورسیه بودم، سخت بود. در نتیجه وقتی در ایران رشته برق را قبول شدم، پاکستان نماندم. علت برگشتم به غیر از علاقه‌ام به برق، رهایی از دست‌آذیت‌های احتمالی سیستم امنیتی پاکستان بود. در آن زمان من با بعضی سازمان‌های ایرانی از جمله سازمان مجاهدین خلق اختلاف و درگیری داشتم. البته پیش از

انقلاب اختلاف ما داشتیم اما بعد از انقلاب درگیری ما زیاد شد. به همین دلیل سیستم امنیتی پاکستان پیگیر بود تا من را اذیت کند. همین موضوع هم باعث شد سریع ایران برگردم. وقتی برگشتم، دانشگاه واحدهایی که گذرانده بودم را نپذیرفت. در نتیجه مجبور شدم سال ۶۲ به دانشگاه بروم. سال ۶۶ بود که از دانشگاه تبریز فارغ‌التحصیل شدم. از آن زمان تا سال ۷۹ کار کردم. سال ۷۹ بود که در دانشگاه تهران فوق‌لیسانس مهندسی سیستم‌های اطلاعاتی MIS را قبول شدم. در این دانشگاه هم بورسیه بودم؛ یعنی موظف بودم خارج از وقت اداری تحصیل کنم. در آن دوران مسوولیتم مدیریتی بود و این موضوع جزو محدودیت‌های ما بود. در نتیجه در سال

۸۱ فارغ التحصیل شدم.

در چه دوره‌ای تصمیم به ازدواج گرفتید؟
شاید شما به یاد نداشته باشید در آغاز انقلاب شتاب برای ازدواج بسیار زیاد بود. مثلا هر کسی که دیپلم می‌گرفت تصور می‌کرد، باید ازدواج کند. منتهی من تفکراتم را از انقلاب گرفته بودم، ضمن اینکه تمایل داشتم اگر خدمتی می‌کنم در سطح عالی باشد. از طرفی بورسیه خارج کشور داشتم. اتفاقی که نگرشم را نسبت به دنیا تغییر داد. پاکستان آنگونه که من تصور می‌کردم، نبود. این کشور به رغم اینکه اسلامی بود، ظواهر غرب را در خود داشت.

من در دوران جوانی و دانشجویی قصد داشتیم گواهی پایه یک بگیریم و راننده ماشین‌های سنگین شوم. برای همین برای کلاس‌های پایه یک ثبت‌نام کردم

در آنجا این ظواهر شدت به چشم می‌خورد. از آن زمان به بعد تلاش کردم همواره در تعاملات داخلی و خارجی نگرش واقع‌بینانه را دنبال کنم. یعنی روشی را در پیش گرفتم که آثار آن را حتما پیش‌بینی کنم و موضوعی را که برایم اثبات نشود، به راحتی نپذیرم. در دانشگاه نیز فارغ از مسوولیتی که داشتم تلاش می‌کردم آزادانه فعالیت‌های سیاسی‌ام را دنبال کنم. بعضی وقتی‌ها نیز فکر می‌کردم، فعالیت‌های سیاسی‌ام منجر به اخراجم از دانشگاه خواهد شد و دوران لیسانس را هم به پایان نخواهم رساند. به همین دلیل شغل بعد از اخراجم را نیز انتخاب کرده بودم.
من در دوران جوانی و دانشجویی قصد داشتیم گواهی پایه یک بگیریم و راننده ماشین‌های سنگین شوم. برای همین برای کلاس‌های پایه یک ثبت‌نام کردم. اولین باری که رفتم از مومن بدهم فرمان ماشین را که خیلی بزرگ و سنگین بود، به سختی حرکت دادم. مسئول مربوطه از من پرسید، چکاره‌ای؟ گفتم، دانشجو. گفت، پس دانشجویی رانندگی می‌کنی؟! اینبار ردت می‌کنم تا یادگیری

و بعد بر گردی. اما برنگشتم چون مطمئن بودم با ازدواج مسوولیت‌هایم زیاد می‌شود و باید فعالیت‌های سیاسی‌ام را کم کنم. با پایان دوران لیسانس سربازی رفتم و بعد تصمیم گرفتم ازدواج کنم. همسرم دانشجوی مهندسی مکانیک در دانشگاه تبریز بودند. من هم در دوران دانشجویی عضو انجمن اسلامی دانشگاه بودم. از طریق دوستان انجمن اسلامی به هم معرفی شدیم و بعد از یکسری جریانات ازدواج کردیم.

دوران سربازی را کجا گذراندید؟

من پیش از سربازی عضو سپاه بودم. در کارخانه شهید باکری فعالیت می‌کردم. تیم ۳۵ نفری که از هیچ، گلوله و خمپاره می‌ساختند. آن زمان فعالیت‌های ما با نام صنایع خودکفایی سپاه عرضه می‌شد. خلاصه دوران سربازی را هم در صنایع خودکفایی سپاه گذراندم.

زندگی را بر پایه چه اصولی پایه‌گذاری کردید؟

همیشه آنچه در زندگی بنده پیش از ازدواج و پس از ازدواج حاکم بود عقل مداری بوده و هست. البته همیشه فراز و نشیب داشتم ولی همواره آنچه را که عقل پسندیده انتخاب کرده‌ام. شاید در کلام این موضوع راحت باشد؛ ولی کار سختی است. در روابط اجتماعی و در محیط کار همیشه بر پایه تعقل جلو رفتم. البته به محیط کار به عنوان یک محیط کارمندی نگاه نمی‌کنم بلکه آن را هم عین زندگی‌ای می‌بینم. این نگاه را از همان ابتدای انقلاب که وارد جهاد شدم، داشتم. چون آموزه‌های انقلاب بر پایه عقل مداری بود و بدون عقل مداری امکان نداشت حرکت کنیم. البته در آغاز شور و هیجان مردم بیشتر بود؛ اما بتدریج عقل مداری تقویت و جایگزین آن شد.

بعد از اینکه خانم مهندس وارد حوزه کار شدند. چرا از ایشان دعوت نکردید در زیر مجموعه شما فعالیت کنند؟
بنده آنچه اکنون برای ما اتفاق افتاده

را می‌پسندم. چون ایشان با استعدادها و توانمندی‌هایی که دارند در اداره خودشان راهشان را دنبال می‌کنند و جلو می‌روند. من نیز راهی را که دوست دارم در پیش گرفتم. ما در حوزه کار هیچ تاثیری هم به واسطه همسر بودن نگرفتیم و نمی‌گیریم.

اگر به گذشته هم برگردم تصمیم می‌گیریم همین راه را دنبال کنیم؛ چون روابط اجتماعی ما مستقل از هم است. استقلالی که مشکلی در خانواده ایجاد نمی‌کند ولی به دلیل وجود فرهنگ‌های غلط در جامعه گاهی این تصور ایجاد می‌شود که همسران تحت تاثیر هم‌دیگر و با روابط نه بر اساس ضوابط و استعدادها موفق شدند.

در حوزه تولید مقالات نیز با هم همکاری ندارید؟

ما در حوزه تولید مقالات با هم همکاری نداریم. چون حوزه کاری ما متفاوت است ضمن اینکه من تنها در حوزه تولید مقالات کار نمی‌کنم بلکه تحقیقات و ترجمه‌هایی در حوزه نیروگاهی نیز دارم.

آیا از اتفاقاتی که در اداره می‌افتد، برای خانواده توضیح می‌دهید؟

الان مشکلات و سختی‌های کار نسبت به اوایل انقلاب و جنگ بسیار کمتر است. مثلا وقتی شرایط کار در سازمان‌های دولتی را با الان مقایسه می‌کنم بسیار فرق می‌کند و الان دیگر آن سختی‌ها وجود ندارد؛ تا ضرورت نداشته باشد موضوعی را در خانواده مطرح نمی‌کنم، معمولا وقتی از مشکل فارغ شدم بعد با خانواده مطرح می‌کنم.

شما معمولا مسیّر درست را به بچه‌ها نشان می‌دهید؟ یا ترجیح می‌دهید مسائل را برایشان دیکته کنید؟

همواره تلاش کردم راه درست را به آنها نشان بدهم و سپس آنها را آزاد بگذارم خودشان تصمیم بگیرند. مثلا معمولا در مورد مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی با سجاد گپ می‌زنم حتی با ظاهری نیز گاهی بیرون می‌رویم، با هم حرف می‌زنیم.



مریم رستمی: زندگی اجتماعی ما مستقل از یکدیگر است

«دینداری و خوداتکایی مهندس باورطلب مهمترین ویژگی‌های ایشان برای انتخابشان بود». این سخن مریم رستمی همسر باورطلب است. به گفته او آنها به رغم مشکلات مالی هیچ‌گاه وابسته به خانواده‌هایشان نبودند. رستمی که حدود ۱۲ سال است در شرکت توسعه آب نیرو فعالیت می‌کند، خود را در حوزه کاری مستقل از همسرش می‌داند؛ اما تأکید می‌کند همواره برای حل مشکلات زندگی با یکدیگر مشورت می‌کنند.

چطور با آقای مهندس آشنا شدید؟

من در خانواده کاملاً مذهبی رشد و پرورش پیدا کردم به همین دلیل معیارهای انتخاب همسر من نیز بر پایه مسائل مذهبی بود و به مادیات زیاد توجه نمی‌کردم در مقابل دینداری و تقوا فرد مورد نظر من خیلی مهم بود. معیارهایی که زمان جنگ از آن زیاد صحبت می‌شد.

در ضمن میزان توانمندی، خوداتکایی و استقلال همسر آینده‌ام نیز برایم مهم بود. با این تفکرات در سال دوم دانشگاه یعنی سال ۶۷ با آقای باورطلب آشنا شدم. ما هر دو در دانشگاه فنی تبریز درس می‌خواندیم. ایشان ترم بالایی بودند و در فعالیت‌های جبهه و جنگ انجمن اسلامی دانشگاه نیز فعالیت می‌کردند. این مجموع شناخت اولیه من از ایشان بود. بعد از اینکه همسر یکی از دوستانشان از طرف ایشان از من خواستگاری کردند، من نیز با اجازه خانواده‌ام با ایشان چند جلسه‌ای صحبت کردم. سپس به خواست خانواده‌ام آقای باورطلب به منزل ما آمدند. بعد از این ملاقات، ایشان به همراه خانواده آمدند تا سایر مراسم برگزار شود.

اکنون که به گذشته نگاه می‌کنید، زندگی با آقای مهندس را چطور می‌بینید؟
ما در آغاز زندگی چون به معیارهای مادی اهمیت نمی‌دادیم، کاملاً مستقل از خانواده‌هایمان بودیم و با پس‌اندازی که مهندس داشتند، زندگی را شروع کردیم. ما با آن پس‌انداز مخارج ازدواج را نیز تأمین کردیم و خانه‌ای کوچکی در تبریز اجاره کردیم. در شهری که پدر و مادرهایمان با ما نبودند. یادم می‌آید اجاره آن خانه از حقوق سربازی مهندس کمتر بود. ایشان هزار و ۴۵۰ تومان دریافت می‌کردند و در مقابل ما ۲ هزار و ۴۰۰ تومان کرایه خانه می‌دادیم. به همین دلیل مهندس بعد از ظهرها که از صنایع دفاع برمی‌گشتند، به شرکت خانه‌سازی آذربایجان شرقی می‌رفتند و شیفت عصر آنجا فعالیت می‌کردند. بدین ترتیب چند سال اول به لحاظ مالی با سختی گذشت. بعد از پایان سربازی آقای باورطلب و دوره کارشناسی بنده، به تهران آمدیم. زیرا مهندس بورس وزارت جهاد سازندگی بودند و باید در معاونت عمران صنایع روستایی آن وزارتخانه کارشان را آغاز

می‌کردند.

در آن زمان هم درآمد ایشان بالا نبود و ما مجبور بودیم با قناعت زندگی را مدیریت کنیم. البته الحمدالله زندگی ما روبه رشد بود و چند سالی بیشتر در تهران مستاجر نبودیم. ما ۹ سال بعد از ازدوایمان یعنی ۵ سالگی پسر من خانه‌دار شدم. بعد از آن هم دختر من متولد شد. ما در این دوران به رغم سختی‌ها همیشه سعی کردیم، برای حل مشکلات با هم مشورت کنیم.

از چه سالی مشغول به کار شدید؟

تا سال ۷۹ کار نمی‌کردم چون بچه‌ها کوچک بودند و به من نیاز داشتند. زمانی که دختر من سه‌ساله شد، پرایش پرستار گرفتم و خودم نیمه‌وقت کار را شروع کردم. هر چند فرصت‌های شغلی سال‌های بعد از فارغ‌التحصیلی بیشتر بود، ولی با مهندس تصمیم گرفتیم، من وقت بیشتری را برای رشد و تربیت صحیح بچه‌ها بگذارم. در مقابل در این دوران بار اصلی اقتصاد خانواده به دوش آقای باورطلب بود. البته بنده بعد از اشتغال تلاش کردم به ایشان کمک کنم. ولی تاکنون بیشتر زحمات را ایشان کشیدند. ما در تمام این سال‌ها سعی کردیم سختی‌ها را تحمل کنیم و در مقابل فرزندان سالمی تربیت کنیم. در این دوران نیز مثل همه با مشکلات مختلف خانوادگی روبرو شدیم ولی هیچ‌گاه بر سر مسائل اقتصادی اختلافی نداشتیم. اکنون نیز خدا را شکر زندگی روبه رشدی داریم.

در این سال‌ها بهترین اتفاقی که برای شما افتاد، چه بود.

فکر می‌کنم، بهترین اتفاقی که برای هر زوجی در زندگی مشترک می‌افتد، تولد فرزند یا فرزندانشان است. مخصوصاً اگر آنها بخواهند به تنهایی امر خطیر تربیت فرزندان را انجام دهند. ما پس از تولد پسر و دخترمان نتوانستیم به خانواده‌هایمان متکی باشیم و همانطور که قبل از تولد آنها مستقل بودیم، بعد از تولد نیز مستقل از خانواده‌هایمان آنها را تربیت کردیم. در ضمن تشرف به خانه خدا نیز یکی دیگر از اتفاق‌های خوب بود که برای ما افتاد. البته هر چند هر کدام از ما به دلیل اینکه می‌خواستیم در کنار فرزندانمان باشیم؛ جدا به سفر رفتیم. ولی این اتفاق‌ها بهترین‌های زندگی بنده بود.

فکر هم می‌کنم خوب است، برای هر خانمی اتفاق بیفتد.

باتوجه به اینکه شما و مهندس در وزارت نیرو و فعالیت می‌کنید؛ آیا این اشتراک منجر به بهبود شرایط کاریتان شده است؟ یا تأثیری بر کار و زندگی نگذاشته است.

حوزه اشتراک، فقط مربوط به محل فعالیت یعنی وزارت نیرو برمی‌گردد و در مجموع در کار ما با هم ارتباطی نداریم؛ ایشان در حوزه برق هستند و بنده در حوزه آب فعالیت می‌کنم؛ در نتیجه وجه اشتراک زیادی نداریم؛ شاید بخشی از اشتراک مربوط به بحث تولید برق از آب باشد که ما در مجموعه خود انجام می‌دهیم. البته ما معمولاً در مورد اتفاقاتی که در مجموعه می‌افتد، تبادل اطلاعات می‌کنیم. گاهی هم فشار کار باعث شده من مباحث را در خانواده

با مهندس مطرح کنم و حتی گاهی رفتارم با مهندس و بچه‌ها تغییر کرده، ولی این موضوع به ندرت پیش آمده است. چون خوشبختانه محیط کاری ما محیط استرسی‌زایی نیست. در

ضمن همواره سعی کردم طوری کار کنم که به خانواده صدمه وارد نشود؛ در واقع همیشه اولویت اولم را خانواده قرار داده‌ام. این بدین معنی نیست که از مسوولیت‌هایم شانه خالی کردم؛ بلکه همیشه در کار نیز تلاش کردم بخوبی فعالیت کنم. اما در تلاقی این دو جریان خانواده را به کارم ترجیح دادم.

آیا در آمد شما نیز وارد خانواده می‌شود و یا خانواده از میزان آن اطلاع دارند؟

در حوزه مالی ما هر دو مستقل هستیم؛ ولی در کنار هم قرار داریم. شاید آقای مهندس اطلاع نداشته باشند من چقدر حقوق می‌گیرم. البته پایه حقوق‌ها مشخص است ولی اینکه هر ماه دقیقاً چقدر دریافت می‌کنم راز منی دانند. حتی بنده نیز دقیقاً اطلاعی از حقوق دریافتی ایشان ندارم. چون ما برخلاف برخی خانواده‌ها عادت به چوب‌خط انداختن نداریم. اگر زمانی ضرورت داشته باشد، من هزینه‌هایی را تقبل

در سال دوم دانشگاه یعنی سال ۶۷ با آقای باورطلب آشنا شدم. ما هر دو در دانشگاه فنی تبریز درس می‌خواندیم. ایشان ترم بالایی بودند و در فعالیت‌های جبهه و جنگ نیز فعالیت می‌کردند

دولتی برای مصارف شخصی استفاده نکنم. چرا پسر تان را برای ادامه تحصیل به خارج از کشور نفرستاید؟ ما معتقدیم اگر تحصیل هدفمند و جهت‌دار نباشد، فایده‌ای ندارد؛ به همین دلیل چون هنوز ضرورت این کار را حس نکردیم، او را نفرستادیم. ما به پسر و دخترمان یاد داده‌ایم در زندگی با هدف پیش بروند؛ در ضمن فقط خودشان را نینیند، بلکه خلق خدا و خدمت به خلق خدا را نیز در نظر بگیرند. بنابراین اگر روزی آنها به این نتیجه برسند که برای ادامه تحصیل باید به خارج کشور بروند تا به اهداف عالی خود برسند، ما تلاش می‌کنیم، شرایط را برای آنها فراهم کنیم.

اداره را همراه خود می‌آوردند تا یکسری از کارهای اداره را در خانه انجام دهند. ولی در خانه هیچ‌کس از آن استفاده نمی‌کند. چون ما برای اینکه بچه‌ها به سرراغ لب‌تاب پدرشان نروند؛ برای آنها لب‌تاب خریدیم. در واقع سعی کردیم به هیچ‌وجه از اموال دولتی استفاده شخصی نکنیم. مثلاً زمانی که مهندس در جهاد بودند ماشین در اختیار داشتند، این ماشین زمانی که به وزارت نیرو نیز آمدند، کماکان در اختیارشان بود. اما از آن استفاده نمی‌کردیم. چون این موضوع را خوب نمی‌دانستیم. در نهایت هم مهندس ماشینی را تحویل دادند. بنده نیز همچون مهندس تلاش می‌کنم از وسایلی و منابع

کنم؛ این کار را انجام می‌دهم و اگر ضرورت داشته باشد، مهندس انجام می‌دهند؛ ایشان این کار را می‌کنند. البته باز اصلی در حوزه اقتصاد خانواده به عهده آقای یاور طلب است. مهندس همیشه به بنده گفته‌اند روی حقوق شما حساسی باز نمی‌کنم و واقعا این اتفاق افتاده است. اما خودم شخصا سعی کردم در کنارشان باشم، تا اگر ضرورتی پیش آمد، بتوانم بیشتر خانواده را حمایت کنم.

تاکنون از اموال دولتی استفاده شخصی کرده‌اید؟
بنده همواره توصیه‌ام به مهندس این بوده که هرگز وسایلی اداره را خانه نیاورند. البته گاهی اوقات پیش می‌آمد، ایشان لب‌تاب

طاهره یاور طلب: بهترین مشاوران

۱۳ شهریور سال ۱۳۷۶ بود که طاهره یاور طلب به دنیا آمد. او اکنون سال سوم راهنمایی است و ترجیح می‌دهد مستقل از پدر و مادر برای زندگی تصمیم نگیرد. او تصور می‌کند هنوز نیاز به راهنمایی‌های آنها دارد تا بتواند راه درست زندگی را پیدا کند.

در خانه صحبت می‌کنند؟ آیا مشکلات را با شما نیز در میان می‌گذارند. تا الان که پدر و مادر با من در مورد کارشان صحبت نکردند؛ ولی وقتی خودشان با هم صحبت می‌کنند، متوجه می‌شوم کارشان چقدر سخت است. بهترین اتفاق زندگیشان را به یاد دارید؟ فکر می‌کنم زندگی تمام‌آ تجربه‌های تلخ و شیرین است. برای من هم در این دوران اتفاقات تلخ زیادی افتاد. البته نه خیلی تلخ برای همین بعد از هر اتفاقی متوجه شدم که آن جریان خاص ارزش ناراحتی را نداشته و من خوشبخت هستم.

زندگی‌ام هستند. قصد دارم در حوزه تحصیل مستقل تصمیم بگیرم یا رشته پدر و مادر را انتخاب می‌کنید؟ با وجود احترام به آنها و رشته مورد علاقه‌شان، به رشته فنی علاقه ندارم و دوست دارم رشته تجربی را بخوانم. با توجه به اینکه مادر و پدر هر دو شاغل هستند، گاهی اوقات احساس تنهایی و کمبود نکردید؟ نه هیچ‌گاه؛ من کاملا آنها و دغدغه‌های شغلی‌شان را درک می‌کنم. آنها به خاطر من و برادرم کار می‌کنند. معمولاً پدر و مادر از مشکلات کاریشان

در طول زندگی پدر و مادر نقش مشاور را بازی کردند؟ یا مسیر زندگی را برای شما انتخاب کردند؟ همیشه پدر و مادر مسیر زندگی را برای من ترسیم کردند. این روش هم منطقی است. چون هنوز به تشخیص درستی در مورد همه مسائلی که پیرامونم اتفاق می‌افتد، نرسیدیم. به همین دلیل نیاز دارم آنها راه درست را به من نشان بدهند. البته شاید نظرات آنها با خواسته‌هایم متفاوت باشد و من آنها را قبول نداشته باشم، اما سعی می‌کنم به دیدگاه‌های آنها که با تجربه‌تر از من هستند، احترام بگذارم. در ضمن فکر می‌کنم آنها مشاوران خوبی در

سجاد یاور طلب: خوشحالم پدر و مادر شغل دولتی دارند

«پدر و مادر هم هیچ‌گاه نظرات خودشان را به من تحمیل نکردند.» این گفته سجاد یاور طلب است. او که اکنون سال دوم کارشناسی عمران است می‌گوید، پدر و مادر هم هیچ‌گاه نظرات خودشان را به من تحمیل نکردند و همواره مرا در انتخاب مسیر زندگی آزاد گذاشتند. البته به گفته او خانواده همواره در کنار و پشتیبان او بوده‌اند.

دوست داشتید پدر و مادر در شرکت خصوصی فعالیت کنند، تا بتوانند دستاوردهای مالی بزرگ‌تری به ارمان بیاورند؟ فکر کنم حضور پدر و مادر در بخش دولتی خیلی ارزشمند است، چون الان نقش بیشتری را در بهبود اوضاع جامعه دارند تا اینکه در شرکت خصوصی فعالیت کنند. در ضمن تصور می‌کنم به لحاظ مالی وضعیت مناسبی داریم و نیاز نیست پدر و مادر برای کسب درآمد بیشتر در شرکت خصوصی فعالیت کنند.

کردند و رهایی نکردند. چرا رشته پدر را برای ادامه تحصیل انتخاب نکردید؟ من قبل از دوره پیش‌دانشگاهی به برق علاقه داشتم، ولی در پیش‌دانشگاهی به دلیل آشنایی‌ام با سایر رشته‌ها و فضای کسب و کار، تصمیم گرفتم عمران بخوانم. قبولی عمران در دانشگاه هم نقطه عطف در زندگی‌ام بود، اما آن را مثل خیلی‌ها بزرگترین اتفاق زندگی‌ام نمی‌دانم؛ چون معتقدم در آینده اتفاق‌های بزرگ‌تر و مهم‌تری برآیم می‌افتد.

تفکرات مذهبی شما نشأت گرفته از آموزش‌های پدر و مادر است یا مثل آنها بر پایه عقل‌مداری تصمیم می‌گیرید؟ من تحت تربیت پدر و مادری با اعتقادات مذهبی بودم. آنها در تعیین مدارس من نیز این مسأله را لحاظ می‌کردند به همین دلیل نگرش‌های مذهبی در من پررنگ شد. اما این بدین معنی نیست که آنها نظرات خودشان را به من تحمیل کردند بلکه برعکس آنها من را در انتخاب هر مسأله آزاد گذاشتند. در کنار آن همواره من را در مسائل مختلف راهنمایی